

# برآمدن و بازتولید پوزیتیویسم ایرانی

مطالعه‌ای در تاریخ جامعه‌شناسی ایران

آرش حیدری

# کتاب‌های پروبلماتیکا

## V

---

### پروبلماتیکا

### برآمدن و بازتولید پوزیتیویسم ایرانی

مطالعه‌ای در تاریخ جامعه‌شناسی ایران

آرش حیدری

کاری از واحد نشر اینترنتی سایت پروبلماتیکا  
هرگونه استفاده از این کتاب با ذکر منبع مجاز است.

---

[www.problematicaa.com](http://www.problematicaa.com)

# برآمدن و بازتولید پوزیتیویسم ایرانی

مطالعه‌ای در تاریخ جامعه‌شناسی ایران

آرش حیدری

## ۱- مقدمه

نوشتار حاضر تلاش دارد ریشه‌های برآمدن پوزیتیویسم ایرانی و غلبه‌ی آن بر مطالعات جامعه‌شناختی را بررسی کند. با ارجاع به اسناد و متون به‌جای‌مانده از مؤسسه‌ی تحقیقات اجتماعی تلاش خواهد شد منطق حاکم بر پوزیتیویسم ایرانی در بدو پیدایش جامعه‌شناسی در ایران به عنوان یک نهاد پژوهشی به‌شکلی انتقادی ارزیابی و نسبت آن با منطق قدرت حاکم بر آن دوره و الگوی بازتولید آن در اکتونیت مشخص شود. نوشتار حاضر مدعی است که برآمدن جامعه‌شناسی به عنوان یک نهاد آکادمیک در ایران اولاً منطقی یکسر پوزیتیویستی دارد و دوم اینکه پوزیتیویسم حاکم بر الگوی پژوهش‌های اجتماعی در ابتدای شکل‌گیری مؤسسه (متمرکز بر دهه‌ی چهل) پوزیتیویستی فشل، غیر انتقادی، و فاقد بنیان‌های پوزیتیویسم است که در فضای اکتونی تحقیقات اجتماعی نیز در حال بازتولید است. اگرچه پژوهش‌های انجام‌شده متأثر از فلسفه‌ی پوزیتیویستی هستند اما روش این پژوهش‌ها ناقص و فاقد بنیان‌های روش‌شناسی پوزیتیویستی است. از دیگر سو آنچه به عنوان خاستگاه جامعه‌شناسی آکادمیک در ایران فهم می‌شود، پیشاپیش شرکتی تحقیقاتی است که یکسر در چارچوب منطق قدرت و حاکمیت قابل فهم است.

مروری بر متون پژوهشی پر شمار در حوزه‌ی آکادمیک در جامعه‌شناسی ایران نشان می‌دهد که سنت غالب پژوهش در این حیطه پوزیتیویسم است. روند پژوهش در این زمینه، چه در آکادمی و چه در قالب طرح‌های کاربردی و پژوهشی در سازمان‌های دولتی، حاکی از این است که پژوهش یعنی کار کمی. آنچه باید بدان توجه کرد این نکته است که جامعه‌شناسی و پژوهش در این زمینه گستره‌ی وسیعی از روش‌ها و تکنیک‌ها را در بر دارد اما فلسفه‌ی پوزیتیویستی کمی‌گرای آمریکایی (و نه حتی پوزیتیویسم اولیه‌ی فرانسوی) بر

فضای پژوهش جامعه‌شناختی در ایران غلبه‌ی مطلق دارد. برای مثال ادربیسی (۱۳۷۸) نشان داد که ۴۵ درصد از مقالات مجلات معتبر علوم اجتماعی ایران فاقد چارچوب نظری بوده‌اند. همچنین این پژوهش نشان داده است که پژوهش‌ها در روند تاریخی بیشتر و بیشتر رو به سوی کاربردی شدن حرکت کرده‌اند (به نقل از کچویان، ۱۳۸۵). این رویه تا به حدی افسارگسیخته شده است که درسی مانند روش تحقیق تنها به تدریس روش کمی و تاکید بر پیمایش خلاصه می‌شود. حتی زمانی که زیرشاخه‌های روش تحقیق پوزیتیویستی مرور می‌شوند، از مطالعات طولی و پنل گرفته تا طرح‌های آزمایشی و شبه آزمایشی و تحلیل داده‌های ثانویه، می‌توان ادعا کرد در بین تکنیک‌های مختلف در روش تحقیق پوزیتیویستی، تکنیک پرسشنامه خودتکمیلی با روش پیمایش غلبه‌ای مطلق دارد.

فارغ از اینکه برای هریک از گزاره‌های ادعا شده در سطور بالا می‌توان انبوهی جدول، نمودار و... ترسیم و ادعا را اثبات کرد. آنچه برای نوشتار حاضر واجد اهمیت است روند برآمدن پوزیتیویسم ایرانی - خاصه در زمان تکوین پژوهش جامعه‌شناختی در ایران است. مواجهه با جامعه‌شناسی به عنوان دانشی در خدمت اداره‌کردن جامعه از یک سو و همچنین ترجمه‌پذیر کردن یافته‌ها و پژوهش‌های جامعه‌شناختی به زبان مشترک تمام علوم تجربی - یعنی ریاضیات - اگرچه از آرمان‌های آگوست کنت بود اما زمانی که دیگرگون به این مسئله توجه می‌شود به نظر می‌رسد رد و نشان این مسئله را باید در جای دیگری جست.

انتظام و اداره‌ی جامعه که مسئله‌ی قدرت مدرن است، هم‌ارزی ساختاری جالب توجهی با انتظام ریاضیات پیدا می‌کند. پیش‌بینی‌پذیری جامعه و روندهای حرکتی آن و همچنین حفظ ساختار، بازتولید آن، و مواجهه‌شدن با حداقل تنش و آشفتگی در اداره‌کردن تخیلی است در چارچوب قدرت انضباطی مدرن. چنین تخیلی، ریاضیات، کمی‌گرایی و فروکاستن سوژه‌ی مورد اداره به ابژه‌ای پیش‌بینی‌پذیر را طلب می‌کند؛ زبانی قابل ترجمه و ارائه به چشم خیره‌ی قدرت. غلبه‌ی پوزیتیویسم آمارزده و کمی‌گرایی افسارگیکته‌ی فارغ از تدقیق نظری بر فضای پژوهش در ایران به عنوان یک پدیده‌ی گفتمانی و در نسبت با منطق قدرت حاکم قابل بررسی است.

غلبه‌ی منطق پوزیتیویسم بر اندیشه‌ی اجتماعی در در ایران را می‌توان به بعد از قحطی بزرگ ۱۲۸۸ ه.ق معادل ۱۲۵۰ ه.ش دانست. اندیشه‌ی اجتماعی جدید که در قالب رسالات مصلحانه و اصلاح‌طلبانه در این برهه نوشته شدند، سامانه‌ای معرفتی را تشکیل دادند که وضعیت ایران را در پروبلماتیکی جدید رصدپذیر می‌کرد و یکسر در اندیشه‌ی «تنظیمات» بود. به عبارت دیگر اندیشه‌ی اجتماعی جدید در ایران پوزیتیویستی بود و به باور نویسنده‌ی این سطور این اندیشه - در وجه غالبش - کماکان در درون همان پروبلماتیکی قرار دارد که در آن برهه متولد شد. به عبارت دیگر اگر اندیشه‌ی اجتماعی آن برهه گسستی بود از فلسفه‌ی سیاسی/اجتماعی موجود در فلسفه‌ی اسلامی، اندیشه‌ی اجتماعی امروز - حداقل در سطح آکادمی - پیوستی است به اندیشه‌ها و رساله‌های آغازین سال‌های تولد مدرنیته‌ی ایرانی. از دفتر تنظیمات از میرزا ملکم خان گرفته - به کتابچه‌ی غیبی نیز معروف است - تا رسالات متعددی که در آن برهه برای «تنظیم و ترقی دولت و ملت» نوشته شدند پروبلماتیکی پوزیتیویستی دارند و به شدت درگیر اولین تفکرات پوزیتیویستی در مغرب زمین. تنظیمات ایرانی که بعد از تنظیمات عثمانی بدل به مسئله می‌شود و امیرکبیر اولین فاز آن را اجرا می‌کند، برای مدتی کند می‌شود و در سال‌های قحطی و پس از آن در سال‌های ۱۲۸۸ ه.ق/ ۱۲۵۰ ه.ش در رسالات اصلاحی و انتقادی پخته شده و بدل به الگوی رایج «منورالفکری» می‌شود. به این بحث باید منطق یکسر پوزیتیویستی حاکم بر دارالفنون و سایر نهادهای ایران مدرن را افزود که تاریخ آنها در اثر ارزشمند حسین محبوبی اردکانی (۱۳۷۰) به نام «تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران» موجود است. ایده‌ی علم انسانی در اندیشه‌های آغازین لحظات مدرنیته‌ی ایرانی منطقی پوزیتیویستی دارد به شکلی که اولین علم انسانی مدرن در قالب جمعیت‌شناسی در نسبتی عمیق با اهداف دولت و حکومت متولد می‌شود و تلاشی است گسترده برای، اولاً بسط و گسترش پزشکی در ایران و دوم «بالا بردن مدخولات دولت علیه» و اصلاح نظام مالیاتی. فهم و کنترل مرگومیر - خصوصاً فقرا به عنوان بخش آسیب‌پذیر در برابر بلایای طبیعی چون وبا و طاعون - و بسط و گسترش قدرت دولتی در منطق جهانی. به عبارت دیگر حکومت بر فقر در قالب پزشکی و

حکومت بر ثروت در قالب نظام مالیاتی و قوانین جدید که به مدد جمعیت‌شناسی از یک سو و آمارگیری از نفوس و دارایی‌ها و شغل و جایگاه افراد از سوی دیگر ممکن می‌شد. ذکر برخی از این جنبه‌ها خالی از لطف نیست:

میرزا حسین خان سپهسالار در رساله‌ای که به «کتابچه‌ی تنظیمات حسنه‌ی دولت علیه‌ی ممالک محروسه‌ی ایران» معروف است و در سال ۱۲۸۸ ه.ق/ه.ش ۱۲۵۰ نوشته شد و در ۱۲۹۱ ه.ق/ ۱۲۵۲ ه.ش اجرایی شد، حکام، کدخدا و ریش سفید را به پرکردن کتابچه‌ای استاندارد، که فرم و نسخه‌ی اصلی آن را مجلس تنظیمات مهیا کرده است، مکلف می‌کند تا نفوس، مرگ‌ومیر و اهالی‌ای که در هر منطقه هستند، در آن کتابچه ثبت شوند. رویه این کار در صفحه‌ی ۱۱ رساله ذیل بند ۳۱ آمده است. این الگو تلاشی است برای رصدپذیر کردن جمعیت، و پروبلماتیک‌شدن جمعیت در این رساله به خوبی مشهود است. چه در الگوی سربازگیری، چه در مسئله‌ی مرگ‌ومیر و نفوس و چه در بحث مالیات‌گیری؛ جمعیت‌شناسی بازویی اجرایی است برای تنظیمات جدید. از دیگر سو فلسفه‌ی حاکم بر این تنظیمات گونه‌ای از پوزیتیویسم عینیت‌گرا است که الگوی روش‌شناسی و فلسفی واحدی را بر همه‌ی ابژه‌ها اعمال می‌کند و همه‌ی ابژه‌ها را ذیل این الگو، که می‌توان آن را پارادایم علم‌گرایی نام نهاد، خلاصه می‌کند. برای مثال مستشارالدوله در رساله‌ی ورقه‌ی صحیحه می‌نویسد که «این معنی بر ارباب دانش و ادارک پوشیده و مخفی نیست و دول روی زمین که روز به روز ترقی کرده قدرت سلطنت و قوه‌ی عسکریه‌ی خود را به اعلا درجه می‌برند، به واسطه‌ی پولی است که از مداخل دولتی عمل می‌آید؛ و این مداخل نه چندان است که طلا و نقره در مملکت آن‌ها از زمین بروید یا تحمیلات فوق‌العاده کنند، بلکه تدابیر کافیه در کار مملکت و رعیت به کار برده و به طورهای گوناگون، که ضرری به حال رعیت و مملکت نداشته باشد، مدخل می‌نمایند» (مستشارالدوله، ورقه‌ی صحیحه، ص. ۴۰۶). این «تدابیر کافیه در کار مملکت و رعیت» زمانی که با سایر رسالات و اندیشه‌ها و گزاره‌های موجود در آن دوران مقایسه می‌گردد چیزی نیست جز تلاشی برای حکومت‌مندی بر اجتماع و بازخوانی مفهوم مردم در درون علم‌گرایی جدید. گونه‌ای تلاش برای رصدپذیر

کردن بدن‌ها و ایزه‌ها و مداخله در روند حرکتی آنها برای «تنظیمات» که نام دیگری است برای بهنجارسازی و یکسر در منطق حکومت و دولت جای دارد. از دیگر سو بدین سبب که ریشه‌ی بدبختی‌های ایران در بسیاری از رسالات به «عقل ملت» نسبت داده می‌شود الگوی بهتر حکمرانی را نمی‌توان از ملت جست، لذا این ملت را فقط می‌شود شمرد! برای مثال در رساله‌ی *اصول حکمرانی* از احمدبن محمد که همان میرزا احمد خان صدیق‌الملک است چنین می‌خوانیم که: «چندی است اهل مشورت به جهت عدم کفایت خود عذر خوبی جست‌ه‌اند. نقص جمیع کارها را رجوع به معایب پادشاه می‌نمایند. کدام پادشاه مبرا از عیب بوده است؟ کفایت عقلا چه ربطی به معایب پادشاه دارد؟ خبط اهل ایران این است که انتظام را حاصل عقل سلاطین می‌دانند و حال اینکه به جز در ملک روس، انتظام دول کلاً حاصل عقل ملت بوده است» (صدیق‌الملک، رساله‌ی اصول حکمرانی، ص. ۴۲۷). بدین ترتیب چون محل این عقلانیت در ملت نیست، و در ایران و امرا و وزرای ایران هم نمی‌شود آن را یافت، پس گونه‌ای از تفکر پوزیتیویستی عینیت‌گرا، الگویی بدیل را عرضه می‌کند که همانا پیاده‌کردن نعل‌به‌نعل علم (در معنای ساینس) اداره کردن و تنظیمات است که جایش هم در «فرنگستان» است. متد واحد، موضوع واحد و مسئله‌ی واحد برای تمامی حوزه‌ها تنها در جهان‌گرایی پوزیتیویسم قابل دستیابی است. قانونی برای همه‌ی فصول و همه‌ی مکان‌ها و زمان‌ها و ایزه‌ها. از ملت گرفته تا دولت، از رعیت گرفته تا امیر و وزیر، با این منطق، یکسان‌سازی شده و اداره پذیر می‌شود. صدیق‌الملک در ادامه رساله‌اش می‌گوید که در پانصد سال گذشته ایران هیچ اختراعی نداشته و هیچ علم جدیدی هم نداشته لذا باید علم دیوانی را نیز از غرب وارد کند: «اما اگر در جمیع صنایع، از باروت گرفته تا به کشف دوزی محتاج سرمشق غیر بوده و هستیم، چگونه می‌توانیم در صنایع دیوانی که هزار مرتبه دقیق‌تر از جمیع علوم و صنایع دیگر است، از پیش خود اختراعی نماییم. ... تلگراف را همانطور می‌توان ساخت که فرنگی ساخته است. این مجالس را همان طور می‌توان ترتیب داد که فرنگی ترتیب داده است» (ص. ۴۳۱). این منطق یکسر پوزیتیویستی است. البته می‌توان از اندیشه‌های ضد پوزیتیویستی در ایران نیز شاهد مثال‌هایی آورد اما از آنجا که



موضوع بر سر هژمونی و نهاد است که در ایران یکسر دولتی و حکومتی بوده است، اندیشه‌های رقیب در برابر این الگوی غالب شکست خورده‌اند. از دیگر سو اکثریت غریب به اتفاق صادرکنندگان این گزاره‌ها و نویسندگان این رسالات از نیروهای دیوانی و دولتی بوده‌اند و لذا چندان غریب نیست که علم نهادمندی که در ایران مدرن، از دارالفنون تا دانشگاه تهران، قوام و دوام یافت از بنیاد پوزیتیویستی بوده باشد؛ ولو اینکه افراد غیر پوزیتیویست زیادی بتوان در آن پیدا کرد. مسئله در اینجا بر سر افراد، اغراض، نیت‌ها و جهان‌های ذهنی نیست. مسئله این است که سازمان و گفتمان پوزیتیویستی، نهاد علم در ایران را نه تنها تسخیر کرده بلکه منطق خودش را بر علوم انسانی نیز تحمیل کرده است؛ تحمیلی که در نسبت نهاد علم و آکادمی در پیوند با دولتی با خواست پوزیتیویستی «ترقی» و منطق امروزینش «پیشرفت و توسعه» معنادار است. سر قصه‌ی پوزیتیویسم ایرانی سری درازتر از این ماجرا است و این نقل‌قول‌های کوتاه تنها گریزی بود به ریشه‌ی پیش‌آکادمی علم به‌طور عام، و علم انسانی به‌طور خاص در ایران. حال در چنین بستری است که علم انسانی، خاصه جامعه‌شناسی، پروبلماتیک شده و با اندیشه‌ای یکسر دولتی تأسیس می‌شود که نتیجه‌اش تهی کردن خصلت انتقادی این علم است و فروکاستن‌اش به بازوی اجرایی دولت برای ناسازه‌هایی چون «مهندسی فرهنگی»، «فرهنگ‌سازی»؛ یا در بهترین حالت فروکاستن‌اش به ناسازه‌های دیگر به نام «نقد سازنده» یا کنارگذاری آن به نفع اقتصادسنجی (و نه اقتصاد سیاسی) و روان‌شناسی‌گری در سال‌های اخیر. از این رو نسبت جامعه‌شناسی، دولت و حکومت‌مندی و تنظیم پوزیتیویستی ایرانی معنادار می‌شود و بررسی تاریخ‌اش در نهاد جامعه‌شناسی موضوعیت می‌یابد. پوزیتیویسم ایرانی را نمی‌توان با گزاره‌های ساده‌گرایانه یک انتخاب آگاهانه، نیت‌مند و مبتنی بر خرد یا بی‌خردی دانست. پوزیتیویسم ایرانی گونه‌ای رژیم حقیقت است که سوز‌های خودش را بر ساخته است و در آکادمی به کارگزاری قدرت‌ها گمارده است. صد البته در این نقطه می‌توان پوزیتیویسمی انتقادی را نیز پیش کشید که در راستای اصلاح امور گام برداشته است اما این پوزیتیویسم نیز در نسبت با رژیم حقیقت غالب، در سایه‌ی الگوی غالب پوزیتیویسم ایرانی که تنها و

تنها با خودش قابل مقایسه است و حتی مبانی و مضامین اصلی پوزیتیویسم را نیز مراعات نمی‌کند، اقلیتی خاموش و طردشده است. نسبت این پوزیتیویسم جامعه‌شناختی در ایران با گفتمان غالب اقتصاد سیاسی در ایران نیز بحثی درخور توجه است. گویی اقتصاد سیاسی غالب و همدستیِ غریبش با روان‌شناسی‌گری است که می‌باید به جامعه‌شناسی اعتبار بخشد. نفس منطق جامعه‌شناسی فاقد ارزش بازنمایی شده و ارزش پژوهش جامعه‌شناختی (به بهانه‌ی کاربردی بودن پژوهش) تنها در هم‌ارزی‌اش با روان‌شناسی‌گری و اقتصادسنجی موضوعیت یافته است. جامعه‌شناسی‌ای خوب است که عدد و رقم بدهد، مثل روان‌شناسی همه چیز را حتی شدت اضطراب‌ها را به عدد بدل کند، روابط بین اعداد را بگیرد و بعد به سیاستی همسو با گفتمان غالب اداره‌ی اقتصاد، فرهنگ، سیاست و... تبدیل کند. هر تلاشی غیر از این الگو به صورت شطح و طامات، پیچیده‌گویی، سازنده‌نبودن، نق‌زدن و... بازنمایی می‌شود و در این بین پژوهش بنیادی و خرد انتقادی به مسلخ این الگوی غالب می‌رود. سخن این سطور در مورد سری‌دوزی متون پژوهشی صدق می‌کند و پژوهش‌های مسئله‌مند و دقیق را - ولو در سنت پوزیتیویسم - ارج می‌نهد. سخن این سطور در دفاع از منطق جامعه‌شناسی است، نه در دفاع از روشی خاص یا رد کردن روشی دیگر. در یک کلام این که سخن از استقلال نهاد علم و جامعه‌شناسی است.

## ۲- بستر تاریخی پوزیتیویسم پژوهش‌محور

تولد جامعه‌شناسی به صورت نهادمند در ایران نسبت به تأسیس این رشته در مغرب زمین با تأخیر صورت پذیرفت. این برهه زمانی بود که اولین رویه‌های پژوهش کاربردی با همکاری سازمان‌ها و نهادهای دولتی و شبه‌دولتی توفیقی چشم‌گیر در اداره جامعه خاصه در برخورد با آنچه مسئله‌ی اجتماعی نامیده شد کسب کرده بود. مکتب پوزیتیویسم در مسائل متعدد - از رسانه گرفته تا انحرافات - سنت رایج پژوهش‌های سفارشی از جانب دولت و سایر نهادهای اجتماعی در آمریکا بود. در دیگر سو سنت‌هایی مانند مکتب شیکاگو اگرچه تکنیک رایج‌شان کارهای پدیدارشناختی و کیفی بود اما در نتیجه‌گیری‌ها و راهبردها

به شدت به سوی عینیت‌گرایی پوزیتیویستی گرایش نشان می‌دانند. سنت تفکر نوکارکردگرایی مرتون و طرح نظریه‌پردازی میان‌برد به جای نظریه‌های کلان (که ویژگی نظریه‌های پارسونز و مارکس بود) دری جدید به روی پژوهش گشوده بود که در عین تمرکز بر مسئله‌ی مورد پژوهش، در نظریه‌پردازی و تعمیم‌پذیری یافته‌ها نیز بسته نشود و در عین حال گستره‌ای معقول و رصدپذیر برای مداخله نیز پدید آید. مروری بر پژوهش‌ها در این برهه که از دهه‌های چهارم و پنجم قرن نوزدهم آغاز می‌شود نشان می‌دهد که کار کمی‌جذابیتی جدی برای پژوهشگران پیدا کرده است و تولد مفهوم عملیاتی‌کردن و تبدیل آنها به سازه و متغیر و ریزکردن آنها به شاخص‌ها و ساختن گویه از درون شاخص‌ها جذابیتی چشم‌گیر دارد.

غلبه‌ی این سنت که در جامعه‌شناسی آمریکایی صورت می‌بندد تا به حدی است که تئودور آدورنو که به آمریکا مهاجرت کرده بود و به عنوان یک نظریه‌پرداز رادیکال و ضد پوزیتیویسم شناخته می‌شد، در پژوهشی به نام *پروژه تحقیقات رادیو* که بنیاد راکفلر در سال ۱۹۳۷ اجرا می‌کند، رئیس بخش موسیقی است. مدیر پروژه پل لازارفلد در سنت پوزیتیویسم آمریکایی معروف است. «شخصیت اقتدارگرا»<sup>۱</sup> در سال ۱۹۵۶، نیز پروژه‌های دیگر است که آدورنو در آن نقشی محوری دارد و پژوهشگران دانشگاه کالیفرنیا و برکلی در آن مشارکت دارند و معروفترین دستاوردش معرفی مقیاسی است برای سنجش شخصیت اقتدارگرا نه در خوشه‌ی نگرشی که کاری است در منطقی پوزیتیویستی و میدانی. در این برهه مفاهیم نظری در هر سنتی تبدیل به پرسشنامه و مقیاس می‌شوند و مقیاس‌سازی سکه رایج بازار پژوهش می‌شود. ملوین سیمن<sup>۲</sup> در سال ۱۹۵۹ و همچنین دوایت دین<sup>۳</sup> (۱۹۶۱) مضمونی کاملاً مارکسیستی تحت عنوان *از خودبیگانگی*<sup>۴</sup> را در سنتی پوزیتیویستی

1. Authoritarian personality

2. Melvin seeman

3. D.G. Dean

4. Alienation

تئوریزه و سنجش می‌کنند. یا لئو سرول<sup>۵</sup> (۱۹۵۹) مفهوم آنومی در سنت دورکیم و مرتون را عملیاتی می‌کند و برای آن گویه می‌سازد. مقیاسی که مورد تأیید رابرت مرتون نیز قرار می‌گیرد. و یا آدورنو و همکارانش برای سنجش شخصیت اقتدارگرا مقیاسی طراحی می‌کنند که به مقیاس شخصیت اف (مخفف شخصیت فاشیستی) معروف است و به شدت متأثر از مضامین روانکاوانه است. در همین برهه‌ها است که مسئله‌ی نظرسنجی موضوعیت پیدا می‌کند و رد و نشان مضامین و مفاهیم انتزاعی در جامعه‌شناسی در قالب پرسشنامه‌ها و مقیاس‌ها و شاخص‌ها از افراد نمونه پرسیده می‌شود و با عددگذاری و آزمون‌های آماری مورد تحلیل و نتیجه‌گیری مقید به نظریه قرار می‌گیرد. این پژوهش‌ها که تنها به اندکی از آن‌ها اشاره شد پایه‌ریز سنتی پر قدرت در پژوهش هستند و هنوز هم جزو پرارجاع‌ترین متون در حیطه‌ی خود محسوب می‌شوند.

این پژوهش‌ها که غالباً در ژورنال‌هایی مانند American sociological review و یا American Journal Of Sociology چاپ می‌شدند، واجد عناصری راهبردی برای اداره کردن، تنظیم و حل کردن مشکلات اجتماعی‌اند، و در عین حال به شدت مقید به نظریه محسوب می‌شوند. اما آنچه از نظریه مراد می‌کنند میان‌برد بودن، مفهوم‌سازی، فرضیه‌سازی، متغیرسازی و شاخص‌سازی است. در مجموع تلاش برای دست‌یابی به عینیتی کمیت‌پذیر، سنجش‌پذیر و مقید به نظریه صورت می‌پذیرد که طنین آثار کنت و خاصه دورکیم را در خود دارد. نظام ارجاعات این مقالات نشان می‌دهد که در بسیاری موارد به فلسفه، روان‌شناسی، ادبیات و... نیز نظر داشته و تلاش می‌کنند هرچیزی را در خدمت فرضیه‌سازی و مفهوم‌سازی و کمیت‌پذیری به کار گیرند که پیشاپیش تلاشی است به شدت نظری، اگرچه با روش‌های آماری. این توضیح حاکی از این است که محققان این حیطه هنوز اسیر بت‌واره‌ی کمی‌گرایی نشده‌اند و پوزیتیویسم را با قیود نظری آن به کار می‌گیرند. این تلاش‌ها به نوبه خود تولد روان‌شناسی اجتماعی را نیز در پی داشت. آثار افرادی مانند گوردون آلپورت در دهه‌های ۳۰ تا ۷۰ و مفهوم‌پردازی‌های او در زمینه‌های شخصیت، دینداری و... نقطه

۵. Leo Srole

پیوندی برای دوگانه‌ی باستانی/عملیتی/ساختار پدید آورده بود که در پژوهش‌های مختلف از مطالعات نظری و مفهوم‌سازی و سپس آزمون آنها در سطوح خرد و فردی تلاش می‌شد بین عاملیت و ساختار پیوندهای نظری صورت گیرد. تئوریزه کردن مضامینی مانند آنومی، از خودبیگانگی، دینداری، جرایم، انحرافات و... در حدفاصل ساختار کلان و نگرش‌های خرد فردی زمینه‌های مطالعات کاربردی با بن‌مایه‌های نظری و استفاده از روش‌های ریاضی را فراهم می‌آورد. هرچند در همین برهه جدال‌های جدی بین جامعه‌شناسان تفهیمی و پوزیتیویسم نیز در جریان بود که نقدهایی جدی بر یکدیگر وارد می‌کردند اما همین مجادلات تدقیق‌های روش‌شناختی و نظری بیشتری را برای هر دو سنت ممکن می‌کرد. ذکر این مقدمه بدین خاطر بود که نشان دهیم آنچه پوزیتیویسم ایرانی نامیده می‌شود در چه بستری در جامعه‌شناسی شکل گرفته است و جذاب‌یافتن آمار، عملیاتی کردن و سایر رویه‌های پوزیتیویستی محصول چه وضعیت معرفت‌شناختی در تاریخ جامعه‌شناسی است.

### ۳- برآمدن جامعه‌شناسی ایرانی

مروری بر مقالات پژوهشی و آکادمیک در ایران در مورد روندها و رویه‌های گفتمان غالب پژوهشی در جامعه‌شناسی ایران کمی ناامیدکننده است. در این زمینه که سنت رایج پژوهش و تولید متون جامعه‌شناختی در ایران چیست یا چرا چنین سنتی غلبه دارد، هیچ تحقیق قابل تأملی صورت نگرفته است جز پژوهش کچویان و کریمی (۱۳۸۵). نفس این موضوع خود جای پژوهش دارد که انسان دانشگاهی ایرانی در درون آکادمی تا چه حد به گفتمانی که او را تولید کرده و شکل داده است، آگاهی دارد. کچویان و کریمی (۱۳۸۵) نشان دادند که در فصلنامه علوم اجتماعی ۴۶ درصد مقالات پوزیتیویستی و ۵۶ درصد مقالات با روش‌های دیگر هستند. مقایسه داده‌های دهه‌ی ۴۰ و ۸۰ این مسئله را به صورتی حادثر نشان می‌دهد. بر اساس نتایج با گذشت زمان از درصد روش‌های کیفی کاسته شده و به روش‌های کمی (پیمایشی و آزمایشی) افزوده می‌شود. نتایج بررسی پایان‌نامه‌ها نیز از این حکایت دارد که ۲۵ درصد پایان‌نامه‌ها فاقد ملاک‌های

پوزیتیویسم و ۷۵ درصد دارای ملاک‌های پوزیتیویسم بوده‌اند. آنچه این یافته‌ها نشان می‌دهند این است که در آغاز تولد جامعه‌شناسی در ایران توافقی بین پژوهش‌های بنیادین و کاربردی از یک سو و کمی و کیفی از سوی دیگر برقرار است. اما آنچه برای نوشتار حاضر واجد اهمیت این سؤال است که رگه‌های پوزیتیویسم در بدو پیدایش جامعه‌شناسی در ایران چگونه منجر به غلبه‌ی این گفتمان شد. با مروری بر یادداشت‌ها و اسناد این حیطه خاصه در بدو پیدایش مؤسسه تحقیقات اجتماعی به نظر می‌رسد روند پژوهش‌ها در چارچوبی پوزیتیویستی صورت می‌بندند و غلبه‌ی این گفتمان بر جامعه‌شناسی ایران در دهه‌ی چهل قالبی عینیت‌یافته به خود می‌گیرد. اگرچه برای بنیان‌های معرفتی این هژمونی گفتمانی می‌توان ریشه‌ای عمیق‌تر در تاریخ را پی گرفت، یعنی دوران قاجار و اقدامات عباس میرزا، و بعدها تولد دارالفنون و تربیت مهندسان که در مقدمه بدان‌ها گریزی زدیم؛ اما با تأمل بر جامعه‌شناسی در ایران به صورت یک پدیده‌ی نهادمند، در پژوهش حاضر تلاش می‌شود با مروری بر مقالات و اسنادی که در اختیار نویسنده است با تمرکز بر برخی از پژوهش‌های دهه‌ی چهل، این رگه‌ها مورد واکاوی قرار گیرد.

#### ۴- مرور برخی از اسناد و پژوهش‌ها

از همان ابتدای شکل‌گیری مؤسسه تحقیق تجربی در حیطه جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی بر سایر اشکال غلبه دارد. فیروز توفیق، شاپور راسخ و جمشید بهنام بر تحقیقات تجربی در زمینه‌ی جمعیت‌شناسی، خانواده، مطالعات شهری و روستایی و ارتباطات تمرکز می‌کنند. این پژوهش‌ها توافقی بین سنت دورکیمی-کنتی حاکم بر اندیشه‌ی برخی از مؤسسان (من جمله صدیقی) و سنت آنگلو-آمریکایی در پژوهش پوزیتیویستی برقرار می‌کنند (بنگرید به بیات‌ریزی، ۲۰۱۰؛ ۲۰۱۳). شاید بتوان ادعا کرد که حوزه مطالعات شهری و بررسی مسائل اجتماعی بیشترین متون پژوهشی را تولید کرد که بررسی اسناد آن حاکی از غلبه‌ی مطلق پوزیتیویسمی بی‌بنیاد بر این پژوهش‌ها است.

از دیگر سو نه تنها در وجه روش‌شناختی و پژوهشی که در الگوی معرفت‌شناسی نیز مدعاها یکسر پوزیتیویستی است. برای مثال بهنام (۱۳۷۶) معتقد است که «می‌بایست از ایده‌ی جامعه‌شناسی به مثابه‌ی علم مطلق حمایت کرد، در عین آنکه جامعه باید ممیزات خود را بشناسد. بنابراین باید در پی تلفیق بیرون و درون برآمد. والا تعدد علوم اجتماعی باز با دو جهان می‌سازد و تولید‌کننده‌ی شکل نوینی از استعمار جدید خواهد بود». همانطور که سلامت و اسدالله‌زاد (۱۳۹۳) نشان می‌دهند این تلقی یکسر پوزیتیویستی و در تلاش برای بومی‌سازی، به شدت ملهم از سنت دورکیمی است. اگرچه به نظر می‌رسد سنت پوزیتیویسم دورکیمی به هیچ رو در الگوی پژوهشی حاکم بر مؤسسه غلبه نیافت. حتی به نظر می‌رسد نه تنها دورکیم که حتی سنت تفکر آگوست کنت و پوزیتیویسم رادیکال او نیز رد و نشانی از خود در پژوهش‌ها و اسناد منتشر شده از مؤسسه را با خود ندارد. الگوی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی امثال صدیقی و بهنام اگرچه آشکارا پوزیتیویستی است، حتی اظهارات نراقی در مورد بررسی مسائل اجتماعی نیز از برخوردی دورکیمی با واقعیت اجتماعی حکایت دارد. اما حلقه‌ی اتصال این بن‌مایه‌ی معرفتی با پژوهش، در روش‌شناسی خود را نشان می‌دهد به عبارت دیگر نسبت نظریه، روش و عمل در اندیشه‌ی پوزیتیویست‌های فرانسوی و حتی سنت آنگلو-آمریکایی و شأن معرفتی برای آمار قائل شدن در این سنت، واجد منطقی درونی است. اما پژوهش‌های به جای مانده از مؤسسه مطالعات اجتماعی اگر چه داعیه‌ای پوزیتیویستی دارد اما واجد خودسری نظری و روشی‌ای است که هیچ رد و نشانی از پیوند سطوح مختلف انتزاع و عینیت پوزیتیویستی را ندارد. شاید بتوان معدود پژوهش‌هایی ارزشمند در اسناد مؤسسه یافت که امروز هم متونی تراز اول برای پژوهش محسوب شوند اما باید توجه کرد که سخن این‌سطور روند غالب پژوهشی است و نه استثنائات. استثنا را به عنوان قاعده برجسته کردن چیزی جز خلق نوستالژی‌های بی‌اساس نیست. مسئله بر سر روند غالب امور است ولو اینکه پژوهش‌هایی ارزشمند هم این‌جا و آن‌جا انجام شده باشند که بیشتر عملی فردی‌اند تا نهادمند. مسئله بر سر روند نهادی و سازمانی پژوهش در مؤسسه است که کاریکاتور آن در جامعه‌شناسی

امروز ایران نیز وجود دارد. جامعه‌شناسی امروز نیز پژوهش‌هایی ارزشمند تولید کرده است اما هر انسان منصفی که در مورد روند غالب تولید متون جامعه‌شناسی در ایران (از مقاله گرفته تا کتاب و پایان‌نامه) بخواهد اظهار نظر کند، نمی‌تواند بر سری‌دوزی متون بی‌سروته و بی‌بن‌مایه‌ای که روند تولید متن در جامعه‌شناسی ایرانی را در بر گرفته چشم ببندد.

آنچه مشهود است خلأ مفرد مفهومی، نظری، روش‌شناختی، ابزارهای سنجش و حتی تکنیک‌های آماری مطابق با منطق پژوهش پوزیتیویستی است. مرور این اسناد که در ادامه به برخی از آنها خواهیم پرداخت نشان از گسست عمیق بین ساحت معرفت‌شناختی و ساحت روش‌شناختی تعیین‌یافته در پژوهش‌ها دارد؛ که یک جامعه‌شناسی سیاست‌زدوده، نقدزدوده، نظریه‌گریز و به شدت سرگشته در مواجه‌کردن این دانش با وضعیت را پدید آورده است. تغذیه‌ی این متون بیش از آنکه از نظریه باشد از گزاره‌ها و مفاهیم عوامانه است که به زینت آمار مزین شده‌اند و ظاهری علمی به خود گرفته‌اند. این متون را حتی اگر به تیغ کند پوزیتیویسم نیز بسپاریم می‌شود آنها را سلاخی کرد.

در ادامه به بررسی برخی اسناد، خاصه در ابتدای شکل‌گیری پژوهش و متمرکز بر دهه‌ی چهل خواهیم پرداخت.

صدیقی در ۱۳۳۹ طی گزارشی از برنامه مؤسسه لیستی از دروس تدریس شده در این مؤسسه را ارائه می‌کند. مروری بر این لیست نشان می‌دهد که دروسی مانند روش‌های آماری به عنوان بن‌مایه پوزیتیویسم و همچنین دموگرافی یا همان جمعیت‌شناسی ۲ درس از ۸ درس تخصصی را تشکیل می‌دهند. اهمیت آمار به تدریس دکتر جمشید بهنام و جای دادن آن در دروس مؤسسه یکی از آغازین حرکت‌ها برای ورود سنت پوزیتیویستی به آموزش جامعه‌شناسی است. آنچه در این گزارش واجد اهمیت است الگوی استفاده از مدرسان برای تدریس دروس عملی است. در این گزارش می‌خوانیم «مؤسسه در اجرای دروس نظری و عملی از کارشناسان ایرانی ذیل که در خارج از دانشگاه اشتغال دارند نیز استفاده کرده است: آقای دکتر آبادیان از سازمان برنامه، آقای مهندس مدنی کارشناس آماری سازمان برنامه، آقای مهندس قندهاریان کارشناس آماری، آقای مهندس میرحیدر از



وزارت کشاورزی» (ص. ۹۱) ترکیب این مدرسان خود حاکی از گره خوردگی مؤسسه با مسئله‌ی اداره کردن جامعه است. آنچه تحت عنوان دروس عملی تدریس می‌شود در اختیار کارشناسانی آماری و مدیران دولتی است که غالباً از سازمان برنامه هستند. این گزارش که مربوط به ۱۳۳۷ است نشان از دغدغه‌ی تربیت کارشناس در حیطه‌ی علوم اجتماعی دارد که در تلاقی مسئله‌ی اداره جامعه توسط مدیر و تربیت کارشناس قابل فهم است. رویکرد پوزیتیویسم دقیقاً چنین کارشناسی را می‌تواند تربیت کند که با تدقیق آماری و مقوله‌بندی، وضعیت پیچیده‌ی جامعه و اجتماع را با زبانی ترجمه‌پذیر به ریاضیات، به مدیرانی که ذیل غلبه‌ی گفتمان مهندسی‌اند گزارش دهد و با کمک زبان مهندسان بر فرایند تصمیم‌سازی اثر بگذارد. غلبه‌ی مهندسان بر اداره‌ی جامعه تباری به اندازه جنگ‌های ایران و روس دارد. اولین تربیت‌شدگان دانشگاهی برای اداره جامعه چه در دوره عباس میرزا که به خارج اعظام شدند و چه امتداد آن سنت در دوره امیرکبیر تا سپهسالار غالباً مهندس بودند (برای آمار دقیق این تربیت‌شدگان بنگرید به محبوبی اردکانی، ۱۳۷۰). غلبه‌ی مهندسی بر سیاست اداره کردن جامعه خود روندی پوزیتیویستی است که ریشه در دوران قاجار دارد. اگرچه تا پیش از مؤسسه تحقیقات اجتماعی هیچ نهادی به صورت نظام‌مند به تولید دانش اجتماعی نمی‌پردازد اما در برخورد با مسائل اجتماعی ذهنیت پوزیتیویستی خیلی پیشترها (خاصه با گفتارهای روشنفکرانی مانند ملکم در دفتر تنظیمات و...) قوام یافته بود. تربیت کارشناس اجتماعی در درون چنین گفتمانی (که نیاز به پژوهشی جداگانه دارد) پیشاپیش نیازمند برنامه‌ریزی، آماردان، جمعیت‌شناس و... است تا زبان غالب حاکم بر اداره جامعه، که زبانی پوزیتیویستی است، را به جامعه‌شناسی ایرانی تزریق نماید.

در این برهه همانطور که در گزارش‌های منتشره منجمله گزارش سال ۱۳۳۷، که به قلم دکتر صدیقی نوشته شده است، سازمان‌های دولتی درخواست انجام پژوهش‌هایی را دارند. به عبارت دیگر کارفرماهای پژوهشی سازمان‌های دولتی و مؤسسه مجری است. برای مثال شرکت نفت در مورد مسائل اجتماعی سفارش تحقیق می‌دهد و مؤسسه با کمک اساتید داخلی و همچنین برخی اساتید خارجی به اجرای این پژوهش‌ها می‌پردازد. برخی از این

پژوهش‌ها نشانگر تولد الگوی تحلیل پوزیتیویستی در تبیین مسائل اجتماعی اند. برای مثال در پژوهشی در سال ۱۳۴۱ و با اجرای خسرو خسروی در مورد جزیره‌ی خارک که گونه‌های تک‌نگاری است و می‌توان روش آن را تلفیقی دانست، ذیل بررسی ویژگی‌های اجتماعی در جزیره خارک داده‌های آماری نقشی برجسته ایفا می‌کنند. آنچه جالب توجه است این است که برای ذکر این داده‌های آماری از نمودارهای دایره‌ای برای توصیف جمعیت بهره‌گیری می‌شود و یا جداولی برای توصیف وضعیت جرایم و انحرافات اجتماعی ارائه می‌گردد. در این جداول گویی تلاش‌هایی اولیه برای یافتن همبستگی بین وضعیت‌های اجتماعی/اقتصادی با نوع سرقت صورت می‌گیرد. اگرچه داده‌ها از سطح توصیف فراتر نمی‌رود اما چپش جدول حاکی از برقراری پیوندهای پوزیتیویستی رایجی است که امروزه می‌شناسیم. نمونه این جدول در ادامه می‌آید

شماره	شماره	محل	مسن	تعداد سابق	نوع سرقت
-	-	آبادان	۳۷ ساله	۱ نفر	سرقت کولینا مهراننگی (کارگر شرکت نفت)
-	متفرقه	آبادان	-	۳	سرقت لبح مایگیری (یک نفر بومی)
-	-	آبادان بازارچه شبانکاره	۲۸-۲۶	۵ نفر	سرقت (زبان‌شکاره مغلف (راد پو - پول - مشروب))
-	-	آبادان بازارچه گناوه	۲۶ ساله	۱ نفر	سرقت ۱۰۰ تومان (کارگر شرکت)
-	-	-	-	-	دستبرد به بانک صاد راک و معادن
-	متفرقه	شبانکاره	۳۵ ساله	۱	دستبرد به مغازه (یک نفر بومی)

در این پژوهش، پوزیتیویسم در قالب روش میدانی و پرسشنامه‌ای وارد ادبیات تحلیل اجتماعی شده است. ورود شرکت نفت به منطقه بر الگوی آرزومندی ساکنان در قالب پرسشنامه بررسی شده است. از بومیان خواسته شده تا خواسته‌هایشان را سرپرست خانوار

بیان کنند و لیست این خواسته‌ها در قالب جدول فراوانی ارائه گردیده است. پژوهش سرشار از داده‌های ثانویه، اظهارنظرها، مشاهدات میدانی، دسته‌بندی و مقوله‌بندی است. مقوله‌بندی یکی از بنیادهای پوزیتیویسم برای عینیت‌بخشی به ابژه‌ی مورد مطالعه برای ایجاد مداخلات و دستکاری‌ها است. این گزارش که آشکارا قالبی مدیریتی دارد، مبتنی است بر عینیت‌بخشی حداکثری با کمک آمار به وضعیت فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و جغرافیایی خارک و جستار نظری خاصی در آن دیده نمی‌شود. گویی صرفاً کشف مسائل با زبانی کمی در این جزیره مد نظر است.

در پژوهشی تحت عنوان *مطالعه شهر/اهواز* به سفارش شرکت ملی نفت در سال ۱۳۴۲ گروه مطالعات شهری گزارش کار خود را چنین اعلام می‌کند: «جناب آقای مهندس باقر مستوفی سرپرست محترم سازمان امور غیر صنعتی طی نامه مورخ ۱۳/۹/۱۳۴۲ آنجناب شرکت ملی نفت از مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی درخواست نموده بود مطالعه‌ای از جهات مختلف زندگی شهری از قبیل، معیشت و فرهنگ و حمل و نقل و سرمایه غیر منقول و فعالیت‌های صنعتی و تجهیزات شهری و بهداشتی و مواد اولیه و وضع مالی در شهرستان اهواز بعمل آورد. در پاسخ باین درخواست مؤسسه دست به تهیه یک سری پرسشنامه زد که استخراج آنها منتهی به نگارش ۳۰ مقاله گردید. بنظر مؤسسه این شکل کار بسایر اشکال آن رجحان دارد چه طرز استفاده از آن را آسان و علمی می‌نماید» (مطالعه شهر اهواز، شرکت ملی نفت ایران، ص. الف). سرپرست گروه تحقیقی پل ویپی است و محقق اول ابوالحسن بنی‌صدر. گزارش سرشار از داده‌های آماری، بدون بنیان نظری و سرشار از ارائه راهبردهای مدیریتی است. این گزارش که متمرکز بر معضلات شهری است تلاش دارد در تصمیم‌سازی ایفای نقش کند. اما اینکه شرکت نفت خوزستان چه بهره‌ای ممکن است از این گزارش برده باشد مشخص نیست. آنچه واضح است غلبه‌ی آماری نظریه‌گریز بر پژوهش است.

در سال ۱۳۴۳ سازمان بازرسی کل کشور پژوهشی تحت عنوان «تحقیق درباره‌ی علل توفیق و عدم توفیق سازمان‌های اداری در جلب رضایت مردم» سفارش می‌دهد. این

پژوهش نیز آشکارا قالب‌بندی پوزیتیویستی دارد خیلی نزدیک به الگوی تحقیقات امروز نوشته شده و فصل‌بندی مشخصی دارد. هدف آغازین پژوهش چنین آورده شده است: «هدف این بررسی عبارتست از آگاهی بر کیفیت نارضایی‌های مردم از سازمان اداری کشور تفکیک و طبقه‌بندی آنها و تشخیص عوامل اجتماعی، روانی، سازمانی و مقرراتی که در تنظیم و حسن جریان اداری مؤثر است» (ص. ۶). این پژوهش فرضیات، اهداف و سؤالات خود را در قالبی کاملاً پوزیتیویستی طرح کرده و اگرچه در قالب مصاحبه حرکت می‌کند اما برخوردی که با داده‌های حاصل از مصاحبه صورت می‌گیرد آشکارا پوزیتیویستی است. همچنین نکته جالب توجه در این پژوهش مانند پژوهش‌های پیشین فقدان ارجاع‌های نظری مشخص و مدل‌های مفهومی مبتنی بر نظریات است. محقق در تعریف و تهدید مفاهیم غالباً به گزاره‌هایی مبتنی بر فهم عامیانه ارجاع دارد و مفهوم‌سازی، سنجش و... از اساس فاقد هرگونه نسبتی با نظریه است.

در دی ماه ۱۳۴۵ طرحی تحت عنوان *درباره برنامه‌های تلویزیون ایران* در قالبی تجربی و در راستای نظر سنجی در پی دو هدف برمی‌آید «الف) تعیین درصد بینندگان تلویزیون به تفکیک برنامه‌های مختلف ب) بررسی قضاوت بینندگان نسبت به برنامه‌های مختلف بر حسب گروه‌های مختلف بیننده». این طرح با جامعه آماری شهروندان بالای ۱۵ سال تهرانی صورت می‌گیرد مانند. در طرح دیگری در مورد رسانه‌ها علی‌اسدی (۱۳۴۷) به *بررسی نظرات شهروندان رضائیه در مورد رسانه‌ها* می‌پردازد. استفاده از نمودارها، جداول و سایر شاخص‌های آمار توصیفی در طرح به کرات دیده می‌شود. اما هر دو طرح فاقد هرگونه بنیان نظری و بررسی مفهومی و ارتباطی یابی مشخص و تفسیر دقیق نتایج است. این دو طرح نسبت به سایر طرح‌ها از بلوغ پرسشنامه‌ای و نمونه‌گیری بیشتری برخوردار است اما در بهترین حالت تنها فصل چهارم یک تز کمی است بدون مشخص کردن بنیان‌های نظری، روشی و حتی نتیجه‌گیری مشخص از داده‌ها. این طرح در حالی که به مسئله رسانه توجه دارد هیچ تلاش نظری و مفهومی مشخصی جهت تئوریزه کردن رابطه مصرف رسانه‌ای با حیات فرهنگی را پیش نمی‌برد اگرچه در پی ذائقه‌شناسی بر می‌آید اما

مشخص نیست از دل این یافته در پی حل چه مسئله‌ای است. در همین برهه‌ها سنت پوزیتیویسم در آمریکا و اروپا در حال تثویز کردن نسبت رسانه با زندگی روزمره بود که پل لازارسفلد و رابرت مرتون در این زمینه جزو پیشگازان بودند.

در طرحی دیگر در سال ۱۳۴۶ تحت عنوان *مشخصات دانشگاهیان ایران و منشأ اجتماعی ایشان* به تهیه کنندگی پرویز پژوم شریعتی و حسین مرادی‌نژاد، بررسی خاستگاه‌های روشنفکری ایرانی متمرکز بر مضامین منزلتی آماری تحلیل و بررسی می‌شود. در این جزوه که سرشار از اطلاعات آماری در مورد خاستگاه‌های اجتماعی تحصیل‌کردگان ایرانی از امیرکبیر بدین سو است رد و نشان مشخصی از تحلیل کیفی دیده نمی‌شود مگر بخشی که به نظرات کارشناسان که به اثرات نظام دانشگاهی می‌پردازند، این تحلیل اگرچه واجد داده‌هایی بسیار ارزشمند است اما چگونگی و نسبت این داده‌ها با مدل و نظریه‌ای در باب انسان دانشگاهی در ایران کاملاً ناپیداست. این در حالی است که جامعه‌شناسی علم و معرفت در همین برهه با آثار رابرت مرتون در باره‌ی جامعه‌شناسی علم شناخته می‌شود. الگوی مرتونی اگرچه به الگوی کارکردگرایی و کلاسیک به جامعه‌شناسی علم شهره است و در درون پوزیتیویسم دورکیمی/پارسونزی قابل طرح است اما دارای بنیان‌های نظری بسیار ارزشمندی است که امروزه نیز بدون ارجاع به آرای مرتون و جامعه‌شناسی علم آمریکایی در معنای عام، طرح هر مضمونی در باب جامعه‌شناسی علم بی‌معنا است. این جزوه در عین داده‌هایی بسیار ارزشمند، هیچ درک مشخص نظری را دنبال نمی‌کند، جز پیشینه‌ی تحصیلکرده‌ها و مشخص نیست از دل این یافته‌ها چه فرضی را دنبال می‌کند و چه افق نظری را مد نظر دارد.

این در حالی است که نظریه‌سازی و مدل‌سازی بر اساس ریاضیات و آمار بحثی پر دامنه در جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی غربی و خاصه آمریکا است که اوج آن در آثار هیوبرت ام. بلاک<sup>۶</sup> مشهود است.

<sup>۶</sup>. Hubert M. Blalock

اولین الگوهای مقاله نویسی پژوهش در حیطه جامعه‌شناسی را در مقالاتی مانند مقاله‌ی عدالتی و حسام وزیری (۱۳۴۷) در مورد بررسی رابطه تعلیم و تربیت و شغل می‌توان ردگیری کرد. پژوهشگر با نمونه‌ای که از فارغ‌التحصیلان پلی تکنیک تهران می‌گیرد در پی بررسی رابطه دو متغیر است. این پژوهش شاید جزو اولین پژوهش‌های پوزیتیویستی باشد که به بررسی رابطه به جای توصیف صرف می‌پردازد. اگرچه هنوز از تکنیک‌های آماری استنباطی مانند ضریب همبستگی، آزمون تی، تحلیل واریانس و... خبری نیست اما محقق در پی تبیین بر اساس داده‌های توصیفی برمی‌آید اما هیچ رد و نشانی از جستارهای نظری چه در طرح تحقیق و چه در نتیجه‌گیری دیده نمی‌شود.

در جزوه‌ای بدون نام و تاریخ تحت عنوان چند ملاک و معیار برای ارزشیابی انتقادی، *تئوری‌های دگرگونی اجتماعی*، نویسنده این جزوه ۱۱ صفحه‌ای عناصر روش تحقیق در مواجهه با نظریه را در قالبی کاملاً پوزیتیویستی شرح می‌دهد. الگوی فرضیه‌سازی و نظریه‌آزمایی و همچنین متغیر مستقل و وابسته بر اساس نظریه مورد مذاقه قرار می‌گیرد. جزوه مذکور ارجاعاتی به پارسونز و شیلز در مورد نظام‌های اجتماعی دارد و ساختار کلی جزوه مبتنی است بر فهمی کارکردگرایانه از مضامینی مانند ساخت و کارگرد و رفتار و... . متن که قالبی روش تحقیق گونه دارد به شدت متأثر از پوزیتیویسم آمریکایی است. اما آنچه این متن را از سایر متون و اسناد مورد بررسی جدا می‌کند تأکید بر نظریه و فرضیه مبتنی بر نظریه و توجه به مفاهیم جامعه‌شناختی است که البته نکاتش در پژوهش‌های مذکور به هیچ وجه مراعات نشده‌اند.

### ارزیابی انتقادی

آنچه مرور این اسناد (که با تمرکز بر اولین تحقیقات در دهه‌ی ۴۰) صورت گرفت حاکی از وجود مسائلی است که پژوهش جامعه‌شناختی در ایران از همان ابتدای شکل‌گیری دچار آن شده است و تا امروز نیز ادامه دارد. فقر مفهومی عنصری مهم در این پژوهش‌ها است.

اگرچه اسناد و صورت‌جلسه‌هایی وجود دارد که جلساتی مداوم برای شناخت مفاهیم کلیدی در جامعه‌شناسی در مؤسسه برقرار بوده است. اما به نظر می‌رسد الگوی کاربست و ورود این مفاهیم به تحقیقات اجتماعی دچار معضلاتی اساسی بوده است. چنانکه برخی اسناد و صورت‌جلسه‌ها نیز نشان می‌دهند. برای مثال در جلسه ۸ آذر ۱۳۴۹ که به بررسی واژه‌گزینی در مورد انسان‌شناسی اختصاص دارد دکتر نادر افشار نادری «پیشنهاد کردند که انجمن در آغاز کار خود بیشتر به بحث درباره‌ی اصطلاحاتی بپردازد که بیشتر مورد نیازمندی مشتغلان به مطالعات و تحقیقات اجتماعی است و تا حدودی تداول یافته و مورد قبول واقع شده‌اند». صورت‌جلسات مربوط به یازده جلسه واژه‌گزینی نشان از این دارد که تلاش‌هایی جدی برای تثبیت زبان جامعه‌شناختی در درون مؤسسه و به ریاست غلامحسین صدیقی صورت می‌گرفته اما رد و نشان این زبان جامعه‌شناختی در آنچه پژوهش جامعه‌شناختی نامیده می‌شود در بررسی اسناد و پژوهش‌های منتشر شده نشان از فقر زبانی و مفهومی عمیق در این زمینه است. این مسئله صرفاً در مورد پژوهش‌های جامعه‌شناختی مصداق دارد و نویسنده این سطور این ادعا را بر اساس پژوهش‌های جامعه‌شناختی در قالب طرح‌های پژوهشی و طرح‌های جامعی طرح می‌کند که در بخش قبل مورد بررسی قرار گرفتند.

غلبه‌ی پوزیتیویسم بر تحقیق اجتماعی را از یک سو باید محصول یک هم‌ارزی گفتمانی دید و از دیگر سو و شاید با تأکیدی کمتر محصول پیشینه‌ی افرادی که مؤسسه تحقیقات اجتماعی را بنیان‌گذاری کردند. در وهله‌ی اول آنچه اهمیت دارد مختصات قدرت رژیم پهلوی در دهه‌ی چهل و حرکت به سوی مدرنیزاسیون گسترده است. آنچه این مدرنیزاسیون طلب می‌کرد و فهمی که از توسعه وجود داشت به شدت درگیر در فرم مدرنیزاسیون در قالب تدقیق، رصدپذیری، بسط و گسترش آمار، شناخت دقیق مناطق مختلف ایران، فرهنگ‌ها، رویه‌ها، نگرش‌ها، رفتارها و... است. به عبارت دیگر تولد قدرت دولتی و بسط و گسترش سازمان‌ها و بورکراسی ایرانی مختصات چنین قدرتی را تشکیل می‌داد. این قدرت بوروکراتیک به شدت به علوم دقیقه وابسته بود که در غرب پیروزی

چشمگیری به دست آورده و با زبان مشترک ریاضیات بنیاد عقل ابزاری مغرب زمین را پدید آورده بود. در چنین برهه‌ای که پوزیتیویسم آماری فضای اجتماعی/فرهنگی/اقتصادی/سیاسی را هرچه بیشتر برای قدرت‌های غربی رصدپذیر می‌کرد و امکان مداخله قدرت در تنظیم وضعیت را پدید می‌آورد، جامعه‌شناسی ایران تأسیس شد. بخش بزرگی از اسنادی که از مؤسسه‌ی مطالعات اجتماعی بر جای مانده است طرح‌هایی است که سازمان‌های دولتی برای امور تحقیقاتی سفارش داده‌اند. از صدا و سیما گرفته تا سازمان برنامه و وزارت نفت مشتریان مؤسسه برای انجام تحقیقات اجتماعی‌اند. اینکه این تحقیقات تا چه حد در فرایند تصمیم‌سازی ایفای نقش کرده‌اند مشخص نیست اما آنچه مسلم است ورود نظام طبقه‌بندی و رؤیت‌پذیری موضوعات مورد مطالعه با زبان ریاضیات و بدون بنیادهای نظری مشخص است. این یافته‌ها فضاهای مورد مطالعه را تدقیق کرده‌اند، از خارک و سیستان و بلوچستان و اراک گرفته تا تهران و برخی شهرهای دیگر موضوع پژوهش‌های این مؤسسه بوده‌اند و این پژوهش‌های اجتماعی غالباً با زبان ریاضیات توصیفی و بدون بنیانهای مفهومی و نظری در جامعه‌شناسی تنها و تنها بسط و گسترش الگوهای جمعیت‌شناختی (به عنوان اولین علم انسانی ایرانی) و رصدپذیری مناطق مورد مطالعه‌اند. این پژوهش‌ها بر مسائل اجتماعی در چارچوب شناخت عوامل بی‌نظمی قابل تحلیل‌اند و هم ارزی دقیقی با منطق قدرت حاکمه نیز دارند. از دیگر سو اولین افرادی که در مؤسسه تحقیقات اجتماعی فعالیت می‌کردند نیز علقه‌های پوزیتیویستی آشکار دارند. دکتر خواجه‌نوری شیفته‌ی آمار است، علی‌محمدکاردان درگیر در روان‌شناسی اجتماعی و علقه‌ای به دورکیم دارد، و شخص صدیقی به قول جمشید بهنام (۱۳۷۰) «...جامعه‌شناسی غرب را به خوبی می‌شناخت و در میان جامعه‌شناسان به اگوست کنت ارادتی خاص داشت. دورکیم را نیز محقق بزرگ می‌دانست. ... صدیقی از پیروان مکتب پوزیتیویسم بود...» (ص. ۵۲۴). اگرچه متون و علائق پژوهشی صدیقی طبق آنچه عبداللهی (۱۳۷۰) می‌گوید: «عشق و علاقه به جامعه‌شناسی ایرن بخصوص در زمینه‌های تاریخی و جنبش‌های اجتماعی بوده است» (ص. ۲۰) که بیشتر در درون سنت روشن‌فکری در منطقه‌الفراغ



آکادمی قابل طرح است. اما آنچه در سنت پژوهش آکادمیک در مؤسسه قابل طرح است غلبه‌ی پوزیتیویسمی خاص است که حتی نسبت وثیقی با سنت رایج پوزیتیویسم در آمریکا و اروپا نیز ندارد و حتی از پوزیتیویسم آگوست کنت و دورکیم نیز بدور است. اگرچه نقدهایی به الگوی پوزیتیویستی نیز در آرای مؤسسان اولیه جامعه‌شناسی در ایران دیده می‌شود. برای مثال نراقی (۱۳۵۳) به نقد علم‌گرایی<sup>۷</sup> و عام‌گرایی<sup>۸</sup> و غلبه‌ی این دو سنت بر جامعه‌شناسی سخن می‌گوید اما این الگوی نقد بیشتر در قالب همان نقش روشنفکر بومی قابل فهم است و شکافی عمیق دارد با سازوکارهای پژوهشی موجود در نهاد جامعه‌شناسی ایران در ساحت آکادمی.

آنچه در مورد قوام پوزیتیویسم ایرانی و غلبه‌ی آن بر جامعه‌شناسی در ایران باید مد نظر قرار گیرد در ترکیب اعضا و همچنین گفتمانی که افراد در آن تربیت شده‌اند نیز می‌باید لحاظ شود. بهنام (۱۳۷۶) که خود از مؤسسان اولیه جامعه‌شناسی در ایران بوده است چنین می‌گوید: «در دوره‌ی اول، آموزش کاملاً تحت تأثیر علوم اجتماعی و مکاتب فرانسوی بود چراکه عملاً هفتاد درصد از اعضاء هیئت علمی تحصیلات خود را در ممالک فرانسه زبان (فرانسه یا سویس) انجام داده بودند. بنابراین عقاید دورکم و آگوست کنت و گورویچ در روش و محتوی درس آنها حای مهمی را داشت. اما بعدها، با پیوستن تحصیل‌کردگان آمریکا و آلمان به هیأت آموزشی، اندک اندک جامعه‌شناسی آمریکا جای خود را باز کرد و و عقاید سوروکین و پارسونز و ماکس وبر به درس‌ها راه یافت و بالاخره عقاید صاحب‌نظران مکتب فرانکفورت مطرح گردید» (ص. ۱۷۹).

سیر حرکت از پوزیتیویسم فرانسوی به پوزیتیویسم آمریکایی در این گزارش مشهود است. باید توجه داشت که که غلبه‌ی فهم پوزیتیویستی بر جامعه‌شناسی و آغازیدن با آگوست کنت و دورکیم که در بستر توسعه‌ی علوم طبیعی و وسوسه‌ی راه دادن این علوم به علوم اجتماعی قابل طرح است (خصوصاً از جانب کنت و کاربرد آمار در اثر خودکشی از دورکیم

7. Scientism

8. Universalism

که آن را «انجیل پوزیتیویسم» نیز می‌نامند) دارای یک بستر تاریخی در جامعه فراسوی زبان است. همچنین جذاب یافتن دورکیم در سنت کارکردگرایی آمریکایی با آرای پارسونز و شاگردانش خاصه مرتون نسبتی وثیق با شرایط اجتماعی آمریکا دارد. اما در ایران غلبه‌ی پوزیتیویسم و برابر کردنش با جامعه‌شناسی فاقد هرگونه بنیان نظری و حتی روشی مستحکم است. چنانکه در بررسی برخی تحقیقات نیز نشان دادیم این پوزیتیویسم را حتی نمی‌توان پوزیتیویسم نامید بلکه صرفاً ایده‌آلیسمی عوامانه و آماری است. بررسی متون پوزیتیویستی در غرب، تقریباً هم دوره با تحقیقاتی که در ایران انجام می‌شود (ذکر برخی از آنها گذشت) نشانگر علقه‌ی جدی نظری و تمرکز بر نظریه‌ها برای انجام تحقیقات اجتماعی است. سنجش، پرسشنامه‌سازی و تحلیل و تفسیر داده‌های آماری به شدت مقید به نظریه است. فارغ از نقدهای اساسی که می‌توان به پوزیتیویسم در معنای عام وارد کرد، آنچه اهمیت دارد این است که پوزیتیویسم را در بدو پیدایش، قبل از غلبه‌ی مفرط آمار و تکنیک‌های ریاضیاتی بر تفسیر نظری، نباید رویکردی صرفاً کمی‌گرا تلقی کرد. غالب آثار تراز اول در زمینه‌ی بررسی مسائل اجتماعی در آمریکای دهه‌ی ۵۰ تا ۸۰ تلاش‌هایی برای تثوریزه کردن روابط بین مفهوم‌ها با کمک آمار است و نظریه‌سازی میان‌برد که متأثر از فهم مرتون (۱۹۶۸) است سکه رایج بازار پوزیتیویسم است. اما آنچه در تحقیقات اجتماعی در ایران مشاهده می‌شود صرفاً آماری کردن گزاره‌های مبتنی بر فهم عامیانه است. مسئله‌ای که امروزه نیز سیطره‌ای عام بر پژوهش در جامعه‌شناسی دارد. البته موضوع تحقیق اجتماعی چنانکه شوتر (۱۹۷۲) می‌گوید می‌تواند از فهم عامیانه گرفته شود اما استدلال مبتنی بر فهم عامیانه و با آماری کردن گزاره‌های مبتنی بر فهم عامیانه به هیچ وجه علم نمی‌تواند باشد. الگوی پژوهشی دهه‌ی چهل در نهاد جامعه‌شناسی در ایران به مانند امروز چنین الگویی است. فقر مفهومی یکی از بنیان‌های این خلأ جدی است. اظهارات بهنام (۱۳۷۶) و همچنین اسناد و صورت جلسات مربوط به واژه‌گزینی در جامعه‌شناسی نشانگر این فقر مفهومی است. فقر مفهومی بنمایه فقر نظری و فقر نظری پیشاپیش شکست روش‌شناختی را در پی دارد. لذا آنچه نوشتار حاضر ادعا می‌کند چیزی بیش از غلبه‌ی

پوزیتیویسم است. آنچه مورد ادعا است آماری کردن فهم عامیانه و فقر مفهومی و روش‌شناختی در ساحت تحقیقات آکادمیک در جامعه‌شناسی ایران است. به عبارت دیگر خشت اول جامعه‌شناسی و فهم جامعه‌شناختی با علقه به پوزیتیویسم در ابتدا کج گذاشته شده است و این گفتمان هنوز که هنوز است توان تفکیک فهم عوامانه از دانش جامعه‌شناسی را ندارد و تنها با دست یازیدن به متدهای آماری تلاش دارد به یافته‌هایی که از فهم عامیانه ناشی می‌شوند اعتبار بخشد. نکته‌ی جالب توجه این است که حتی تکنیک‌های آماری نیز درست به کار گرفته نمی‌شوند و بسیاری از تکنیک‌ها به صورت غلط و ناکارآمد مورد استفاده قرار می‌گیرند. همچنین فرضیه‌سازی و مفهوم‌سازی نیز بر اساس فهم عامیانه صورت می‌گیرد. این بنیان کج و معوج در ابتدای تأسیس جامعه‌شناسی به مثابه‌ی مانعی معرفتی برای تثبیت خرد جامعه‌شناسی در ایران عمل می‌کند. مجموعه‌ای از پژوهش‌های جدید در جامعه‌شناسی ایران حاکی از کرامات عجیب برخی محققان است که تداعی کننده‌ی این سنت فشل تحقیقات اجتماعی در بدو پیدایی آن است. برای مثال در پژوهشی مشخص می‌شود که جنسیت با قتل ناموسی رابطه دارد و یا در پژوهش دیگر مشخص می‌شود فقر با جرم رابطه دارد. و یا در تحقیقی دیگر مشخص می‌شود رضایت توریست از یک منطقه با بازگشت او به همان منطقه رابطه دارد. آنچه باید از آن دفاع کرد خرد و فهم جامعه‌شناختی است که صرفاً در پی برقراری رابطه آماری نیست. حتی پوزیتیویست‌ترین محققان در جامعه‌شناسی غربی نیز چنین ادعایی را ندارند. آنچه فهم جامعه‌شناختی را (در درون هر سنتی، چه تفسیری، چه پوزیتیویستی و...) ایجاد می‌کند استنباط نظری از داده‌ها است. خواه داده کمی باشد و خواه کیفی. برای مثال آنچه مهم است چگونگی رابطه فقر با جرم است (مسئله‌ی مرتون و مرتونی‌ها و همچنین سنت مارکسیستی در جرم‌شناسی و جامعه‌شناسی انحرافات) نه صرف رابطه بین این دو. رابطه این دو متغیر در درون فهم عامیانه چیزی بدیهی است اما فرایند رابطه و اثر طبقه بر انحراف مسئله‌ای است یکسر نظری، ولو با استفاده از داده‌های آماری. مشخص نبودن نسبت متد با وضعیت و ابژه تحقیق از همان آغاز تأسیس جامعه‌شناسی و پژوهش‌های اجتماعی بحرانی

جدی در علوم اجتماعی ایران بوده است. بهنام (۱۳۷۶) می‌گوید که مؤسسه از همان آغاز در پی مطالعه‌ی ساختارهای جامعه‌ی ایران در قالب پژوهش بود:

«در این پژوهش‌ها اساساً از روش‌های کمی و آماری، به ویژه آمارگیری نمونه‌ای، و سپس از روش‌های مصاحبه، تکمیل پرسشنامه، تحلیل محتوی و یا تکننگاری استفاده می‌شد. این روش‌ها در مرحله‌ی اجرا گاه با دشواری روبرو می‌شد چراکه آداب و رسوم خاص، بی‌سوادی پاسخ‌دهندگان، وضع ویژه زنان و مانند آن، مانع کاربرد مطلوب برخی از روش‌ها بود و از همین رو پژوهشگران گاه با ابداع و توسل به روش‌های تازه تحقیق خود را به پایان می‌رسانند» (ص. ۱۸۱). مشخص نیست این روش‌های تازه چه روش‌هایی ممکن است بوده باشند و چگونه در پوزیتیویسم آماری و پرسشنامه‌ای تلفیق شده‌اند که تحقیق به پایان رسانده شده. این بحران از زبان یکی از مؤسسان اولیه خود گویای بنیادهای ناکارآمد روش و رویکرد غالب پژوهشی نیز هست. تحلیل‌های آماری این پژوهش‌ها به شدت فقیر هستند و آمار هیچ کمکی به فهم وضعیت نکرده است جز توصیفی در قالب فراوانی و نهارتاً درصد. به شکل جالب توجهی این معضل کماکان بر فضای پژوهش اجتماعی در ایران نیز سیطره دارد و مانع معرفتی عمده‌ای محسوب می‌شود که بیشتر به سری‌دوزی کارهای پژوهشی شبیه است. اگر چه در پژوهش‌های اولیه هیچ بنیان نظری‌ای مشاهده نشد - خصوصاً در پژوهش‌های دهه چهل - اما بعد از قریب پنجاه سال از تأسیس جامعه‌شناسی آنچه به پژوهش‌های کمی اضافه شده است تنها یک فصل دوم است بدون اینکه مشخص شود ارتباط این نظریه‌ها با مضامین پژوهشی چیست. در پژوهشی که قصد سنجش نقش‌های جنسیتی و بررسی رابطهاش با انزوای اجتماعی است فوکو جزو مبانی نظری است! و یا در پژوهشی دیگر مارکس با پارسونز تلفیق شده است و سپس فرضیاتی بی‌ارتباط با چارچوب نظری طرح شده‌اند. این تحقیقات کاملاً شبیه به تحقیقات دهه‌ی چهل با طرفندها و قالب‌بندی‌های جدیدند. جایی که مؤسسه به مطالعه تاریخی ایران ورود می‌کند یا از پتاسیل‌های افرادی چون احمد اشرف و یا آل احمد بهره می‌گیرد تحقیقاتی ارزشمند انجام می‌دهد. ارزشمندی این پژوهش‌ها بیش از آنکه محصول تولید انسان دانشگاهی در درون

مؤسسه باشد، استفاده از سرمایه علمی افراد بیرون مؤسسه است. پژوهش‌های ارزشمند مؤسسه نه محصول تربیت آکادمیک درون مؤسسه که محصول توانایی‌های فردی افرادی است که در جای دیگر این توانایی را کسب کرده‌اند نه در درون مؤسسه. منجمله خلایق‌های شخص دکتر غلامحسین صدیقی و علایق فردی او در تدریس یا تحقیق که به هیچ وجه بدل به سنت فکری در مؤسسه نشد. آنچه سنت شد خشت کج پوزیتیویسمی است که به اضغاث احلام شبیه است. بهنام (۱۳۷۶) به صراحت می‌گوید که مؤسسه از انجام تحقیقات سفارشی از جانب دولت ناگزیر بود و همین امر محققان را از انجام تحقیقات بنیادین باز می‌داشت (ص. ۱۸۲) همین گزاره خود حاکی از نسبت تأسیس جامعه‌شناسی در ایران و گره خوردگی با دولت است گره خوردگی‌ای که در چارچوب نسبت جامعه‌شناسی در ایران با سیاست قابل فهم است که البته مسئله‌ای ساختاری است و ارتباطی با نیت و شخصیت مؤسسان ندارد. بهنام (۱۳۷۶) می‌گوید اگرچه گرایش‌های فکری زیادی در فضای روشنفکری ایران وجود داشت اما این گرایش‌ها در مؤسسه تلاش داشتند علم را از سیاست جدا کنند و با روش‌های علمی به مطالعه‌ی واقعیت اجتماعی بپردازند (ص. ۱۹۱). این وسوسه‌ی عینیت و علم‌گرایی برای همگرا کردن جریان‌ها ذیل پذیرش واقعیت اجتماعی به مثابه‌ی شیء خود نمودی است از غلبه‌ی پوزیتیویسم ایرانی یا به عبارتی آماری کردن گزاره‌های مبتنی بر فهم عامیانه برای ایجاد وفاق. از دیگر سو منطق قدرت حاکم و برداشت پوزیتیویستی از جامعه به عنوان ابژه‌ی پژوهش در بند دوم اساسنامه مؤسسه بوضوح قابل رؤیت است:

«**ماده دوم** - هدف‌های مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات اجتماعی به قرار زیر است:

- الف- توأم کردن جهات نظری علوم اجتماعی با تحقیقات عملی.
- ب- انجام دادن خدمات مربوط به تحقیقات اجتماعی برای مؤسسات و سازمان‌های دولتی و غیر دولتی یا بین‌المللی.
- ج- انجام دادن تحقیقات مستمر اجتماعی مربوط به جامعه‌ی ایران بر اساس تخصیص بخش‌های مربوطه.

د- تربیت کارآموز برای رفع نیازمندی‌های کادر داخلی مؤسسه و خارج از دانشگاه به پیشنهاد سازمان‌های ذینفع.»

نفس این اساسنامه و این گزاره‌ها به عنوان اهداف مؤسسه حاکی از این است که مسئله بر سر اداره کردن بهتر جامعه است و منطق انتقادی و جامعه‌شناختی چندان موضوعیتی ندارد. برای مثال در بند اول آمده است «توام کردن جهات نظری علوم اجتماعی با تحقیقات عملی». پرسش اصلی این است که کدام جهات نظری؟ در بستری که نظریه‌های جامعه‌شناسی در ایران فاقد هرگونه متن مشخص و یا شناخت دقیق از متون باشد چه جهات نظری در جامعه‌شناسی ممکن است وجود داشته باشند؟ البته در سنت روشنفکری دسته‌بندی‌های زیادی وجود داشت اما در جامعه‌شناسی به معنای اخص هیچ متن قابل استنادی وجود نداشته است. سیر حرکتی غرب از نظریه به پژوهش با پژوهش‌هایی بنیادین (ولو پوزیتیویستی) قابل طرح است که نمود عینی آن اثر "خودکشی" از امیل دورکیم است. از این حیث است که پوزیتیویسم ایرانی از آغاز راه را کج می‌رود و بدون هیچ پژوهش بنیادین در جامعه‌شناسی وسوسه‌ی کار کاربردی و عملی در سر دارد که نمودی است از هم‌ارزی قدرت برای رصدپذیر کردن جامعه با آمارهای جامعه‌شناختی و تهی کردن خصیصه‌ی نقادانه جامعه‌شناسی از نظریه و روش و فروکاستن آن به مقوله‌بندی و دسته‌بندی صرف توصیفی که بدون تربیت جامعه‌شناختی نیز می‌توان آن را با کمک آمارانجام داد. واژه‌ی کاربردی و پژوهش کاربردی که امروزه لقلقه‌ی زبان غالب کارگزاران جامعه‌شناسی ایران است ریشه در چنین پادروایی مفرطی دارد. نسبت این تکرار بی‌اساس پژوهش کاربردی بدون پژوهش بنیادین و تولید انسان دانشگاهی با منطق بازار پژوهش و رانت پژوهشی نیز گواهی است بر سرگشتگی علمی که مابین دولتی بودن و مستقل بودن دست و پا می‌زند و اندک پژوهشگران مستقلی را نیز پدید آورده است که نقاط مقاومتند برای بقای این علم. تکرار پژوهش کاربردی هدف بسیار سراسرستی دارد: اول تهی کردن پژوهش از خصیصه‌ی انتقادی و تبدیل کردنش به متنی بی‌خطر و در چارچوب منافع و سیاست‌های سفارش دهنده. دوم تبدیل کردن منطق پژوهش به منطق بازار و تنازع برای

بقایایی که برای گرفتن پروژه بین پژوهشگران و لشکر فارغ‌التحصیلان در می‌گیرد، پژوهشی که بیشتر منطق نان‌پاره دارد و دست آخر رانت نیز آن نان‌پاره را می‌ستاند. در این بین تنها لحظه‌ی امیدی وجود دارد برای پژوهشگران مستقل که «نان پاره ز من بستان/جان پاره نخواهد شد».

در مورد علاقه‌ی قدرت‌ها به پوزیتیویسم می‌توان بحثی جداگانه را باز کرد اما به همین نکته که بارها بدان اشاره کردیم قناعت می‌کنیم که هدف قدرت (ولو اینکه لزوماً از درون دولت نجوشد) اداره کردن و رؤیت‌پذیری و انتظام دادن و مقوله‌بندی و دسته‌بندی است. لذا پوزیتیویسم شاید جذابترین مکتب برای هر نهادی باشد که در صدد حکومت بر ذهن‌ها و بدن‌ها است. نه اینکه نشود پوزیتیویسم را به شکلی انتقادی به کار گرفت (چنانکه بورديو در تمایز چنین کاری می‌کند و با آمار و ارقام طرحی انتقادی در می‌ریزد که فراتر از مرزهای پوزیتیویسم نیز می‌رود) اما صرف رصدپذیر کردن لایه‌های پنهان جامعه در قالب توصیف آماری و واگذار کردن منطق مداخله به کارگزار قدرت، و تأمین کارشناس برای مرکز قدرت روندی است که علم انتقادی را بدل به علم کارشناسی و تولید مشاور می‌کند. بهزادی (۱۳۸۸) در این زمینه نکته‌ای حائز اهمیت را بیان می‌کند:

«پیدایی مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات اجتماعی به فاصله پنج سال پس از رخداد کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ البته نمی‌توانست بدون چراغ سبز مقامات ارشد حاکمیت پهلوی انجام پذیرد؛ آن هم مؤسسه‌ای کاملاً دولتی که بودجه‌اش را از منابع دولتی، بویژه سازمان برنامه، تأمین می‌شد و زیر چتر پشتیبانی اداری دانشگاه تهران عمل می‌کرد و به دانشکده ادبیات و علوم انسانی وابستگی سازمانی و تشکیلاتی داشت. یادآور می‌شود سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) در زمان مورد اشاره به تازگی تأسیس شده بود» (ص. ۵۸). نفس این تلاقی زمانی خود حاوی نکاتی است در باب چرخش گفتمانی در نسبت با دانش و قدرت. طبعاً همانطور که بارها اشاره شد این نوشتار به هیچ رو قصد ندارد مؤسسان اولیه جامعه‌شناسی در ایران را سرسپرده حکومت یا هر چیز دیگری بنامد. صرفاً سخن از یک هم‌ارزی ساختاری است. رویدادها ساختاری جدید را تولید می‌کنند. به عبارت دیگر ساختار یک

امری فراتاریخی نیست که همیشه مثل «عقلی که در خواب هم عمل می‌کند» عمل کند. ساختار محصول یک رویداد تاریخی و تغییر مسیر عمل رؤیت‌پذیر کردن و پروبلماتیک کردن یک چیز در یک منطق گفتمانی است. لذا اینجا سخن از سوژه‌های یک گفتمان است نه نیت سوژه‌ها که از اساس بنیان ادعاهای نوشتار حاضر را در بر نمی‌گیرد.

۲۸ مرداد رویدادی که چندین بار بنیان حاکمیت را لرزاند و شکافی را در منطق روابط قدرت پدید آورد. جامعه‌ای ناشناخته که در بزنگاهی مصدق را از کودتا نجات می‌دهد و در بزنگاهی دیگر او را وامی‌نهد. به راستی این جامعه چگونه جامعه‌ای می‌تواند باشد؟ همانطور که پروبلماتیک شدن مردم در سال‌های منتج به مشروطه، مسئله‌ی روشنفکران، روحانیت، و سایر نیروهای اجتماعی می‌شد و مردم به مثابه‌ی موضوعی در خورد تأمل سیاسی، فرهنگی و انتقادی وارد معادله‌ی قدرت سیاسی و الگوی اداره‌ی جامعه می‌شوند؛ بعد از ۲۸ مرداد نیز مسئله‌ی کنترل مردم، رصدپذیر کردن مردم، که هر دو مقید به شناخت مردم به صورتی دقیق، علمی، مقوله‌بندی شده و... است برای منطق قدرت واجد اهمیت می‌شود. برخلاف آنچه که در جامعه‌شناسی ایران ادعا می‌شود که «جامعه‌شناسی هیچ ارتباطی با تصمیم‌سازی نهادهای دولتی ندارد» باید ادعا کرد چه در گذشته و چه در اکنون پژوهش‌های جامعه‌شناختی نقشی بی‌بدیل در رصدپذیر کردن مردم، اداره‌ی مردم و تنظیم مردم ایفا کرده‌اند. آنچه با منطق حاکمیت بر مردم قطع ارتباط است نه جامعه‌شناسی در معنای عام که جامعه‌شناسی و علوم انسانی انتقادی است و گرنه تحقیق اجتماعی مبتنی بر آمار و در همان منطق خاص پوزیتیویسم ایرانی به شدت مورد علاقه‌ی منطق قدرت است. حجم انبوه پژوهش‌های سفارشی چه در بدو تأسیس جامعه‌شناسی در ایران و چه در امروز گواهی است بر این ادعا. خلق گونه‌های جدید از روش تحقیق و جامعه‌شناسی که در بهترین حالت بهترین حالت اسطقس فوق اسطقسات<sup>۹</sup> گفتن است.

۹. گویند: وقتی میرداماد فیلسوف معروف را به خاک سپردند، نکیر و منکر در شب اول قبر از او پرسیدند: من ریک؟ خدایت کیست؟ میرداماد پاسخ داد: اسطقس فوق اسطقسات. فرشتگان چیزی نفهمیدند. به خداوند عرض



تهرانیان و دیگران (۱۹۸۷) چنین منطقی را در جامعه‌شناسی ایران تأیید می‌کنند. آنها حوزه تحقیقات جامعه‌شناختی در ایران را در سه مقوله طرح می‌کنند: نقد اجتماعی، پیمایش اجتماعی و علم اجتماعی. آنها ادعا می‌کنند که نقد اجتماعی ریشه در اندیشه‌های روشنفکری در تاریخ اندیشه در ایران دارد و مبتنی است بر نقدی سیاسی و فرهنگی از گذشته و نسبتش با امروز. در دیگر سو پیمایش اجتماعی مورد علاقه قدرت و حاکمیت است و علم اجتماعی چیزی است که در ساحت آکادمی تلاش می‌کند خود را تأسیس کند. نویسندگان این مقاله بدو پیدایش جامعه‌شناسی در ایران را در گره‌خوردگی با قدرت هیئت حاکمه و منطق پیمایش شرح می‌دهند.

در هر حال منطق پیمایش توصیفی فارغ از منطق جامعه‌شناختی، نظریه و نقد اجتماعی و حتی فارغ از متدهای علمی در جامعه‌شناسی نمی‌تواند مورد علاقه حاکمیت نباشد چرا که توصیفی دقیق (ولو غلط و کاذب و تهی از فرایندهای معنایی و فرهنگی و...) برای رصدپذیری ابژه‌ی مورد اداره (جامعه) ارائه می‌کند.

هرچند نراقی از عدم رضایت مسئولین از تحقیقاتی که گاه بار انتقادی دارد و شدت مسائل را عریان می‌کند، گزارش‌هایی می‌دهد؛ اما اینجا مسئله بر سر دعوای مدیر با پژوهشگر نیست بلکه مسئله منطق ساختاری است که رصدپذیری مردم در قالبی توصیفی را به دست کارشناس می‌سپارد، ولو اینکه کارگزار حکومتی با یافته‌های پژوهشی سر ساز نداشته باشد. آنچه که این پژوهش‌ها عریان می‌کنند رؤیت‌پذیر کردن مردم به عنوان ابژه‌ی اداره کردن است (برای این گزارش‌ها بنگرید به بهزادی ۱۳۸۸، ۹۶-۹۸ و همچنین مجله کلک، شماره ۷۱-۷۲ سال ششم). بهزادی (۱۳۸۸) اسنادی را نشان می‌دهد که ساواک تلاش دارد بر همه‌ی روند‌های پژوهشی مؤسسه نظارت داشته باشد. از این حیث آنچه باید مورد توجه قرار گیرد منطق تأسیس جامعه‌شناسی ایرانی در آن برهه و نسبت پژوهش با منطق قدرت و گفتمان‌های موجود و جایگاه مؤسسه تحقیقات اجتماعی در منطق گفتمانی حاکم

---

کردند: بار خدایا، این مرد به چه زبانی تکلم می‌کند که ما نمی‌فهمیم؟ خطاب رسید: ای فرشتگان، او را به حال خود رها کنید، چون وی در حیات نیز مانند ممات سخنانی می‌گفت که هیچکس نمی‌فهمید.

بر علوم اجتماعی در آن برهه است که به جای تأسیس رشته و آکادمی (چنانکه کنت و دورکیم می‌کنند) یک شرکت تحقیقاتی تأسیس می‌شود.

مهدی (۲۰۱۰) بیان می‌دارد که تأسیس مؤسسه در آن برهه از چند جهت محل فشارهای گسترده‌ای بود. از یک سو اندیشه‌های اجتماعی رایج در فضای دانشگاهی به شدت متأثر از سنت تفکر مارکسیستی و همچنین جریان‌های اسلام‌گرا و احیاگرا بود که هر دو از جانب حکومت تحمل نمی‌شد و از دیگر سو بیرون از دانشگاه اندیشه‌های ضد استبداد شاه و ضد آمریکایی در حال گسترش بود. اندیشه‌های هیئت حاکمه و سیاست‌های حاکمیت به شدت مبتنی بر منطق توسعه‌ی غربی در چارچوب فهمی پوزیتیویستی قابل بررسی است. در این برهه در حالی که اندیشه‌های مارکسیستی مورد علاقه‌ی جریان‌های روشنفکر و سکولار قرار می‌گرفت، از دیگر سو اندیشه‌های اسلام‌گرایانه در میان نسلی جدید از دانشجویان در حال گسترش بود. لذا برنامه‌ی مدون درسی برای جامعه‌شناسی از بیرون و درون دانشگاه تحت فشار قرار داشت. حکومت برنامه‌ای برای تدریس جامعه‌شناسی را می‌پسندید که غیرسیاسی و غیر انتقادی باشد اما این اندیشه‌ها کماکان بر فضای دانشگاه‌ها سیطره داشت (مهدی، ۲۰۱۰: ۲۷۰).

مؤسسه تحقیقات اجتماعی دقیقاً نقش یک الگوی جامعه‌شناسی بی‌خطر را بازی می‌کرد که داده‌هایی خام برای سازمان‌های دولتی فراهم آورد و طرح‌های توصیفی پرشماری که این مؤسسه انجام داد گواهی است بر منطق حاکم بر متون پژوهشی و جامعه‌شناختی که این مؤسسه تولید کرد. لذا در مرور منابع درسی مؤسسه چندان عجب نیست که جایگاه اندیشه‌های رایج در فضای فکری ایران مشخص نبوده و تأکید بر روش تحقیق و آموزش‌های آماری و کاربردی جایگاهی ویژه داشته باشد. منطق گفتمانی حاکم بر آموزش در مؤسسه همانطور که از اهدافش نیز پیداست نه تولید خرد جامعه‌شناسی که تولید کارشناس اجتماعی برای سازمان‌ها و تولید متن پژوهشی کاربردی برای اداره‌ی جامعه است. در این نقطه است که فهم برنامه درسی مؤسسه تنها در قالبی پوزیتیویستی آن هم از نوع ایرانی‌ش (که ادعا شد فهم عامیانه مبتنی بر آمار و شکلی از ایده‌آلیسم آماری است)

ممکن می‌گردد. خشت کجی که تا امروز مانع معرفتی عمده‌ای برای خرد جامعه‌شناختی است. از این حیث غلبه‌ی پوزیتیویسم، ولو اینکه نتوان همه‌ی افراد و کارگزاران مؤسسه را پوزیتیویست نامید، بر منطق تحقیقات جامعه‌شناختی مؤسسه را می‌توان در چارچوبی گفتمانی و در کشاکش گفتمان‌ها برای تأسیس علم‌الاجتماع ایرانی فهم کرد. رویکرد علمی مؤسسه به شدت غیرسیاسی، در وسوسه‌ی عینیت، غیر انتقادی و در یک کلام مبتنی بر پوزیتیویسم ایرانی بود و این منطق همچنان بر جامعه‌شناسی ایران در حوزه آکادمیک غلبه دارد. با انجام یک پژوهش ساده می‌توان نشان داد که اساتید و دانشجویان رشته جامعه‌شناسی در ایران امروز تنها و تنها از طریق انتشار متون به اصطلاح علمی و در منطق آماری می‌توانند اعتبار کسب کنند ولو اینکه خود را پوزیتیویست ندانند. فراوانی پایان‌نامه‌های مبتنی بر آمار، چاپ بی‌حد و حصر متون پژوهشی در چارچوب پوزیتیویسمی افسارگسیخته و نادقیق و حتی ناهمخوان با آنچه منادیان پوزیتیویسم در جامعه‌شناسی غرب مطرح می‌کنند، نمود دیگری است بر این کشاکش آرا در علم‌الاجتماع ایرانی. متونی که تن هر پوزیتیویست کاربلد را نیز می‌لرزاند. متون انتقادی و جامعه‌شناسی غیر پوزیتیویستی غالباً در بیرون از دانشگاه تولید می‌شود، چه در قالب ترجمه‌ها و چه در قالب تألیفات. بسیاری از متون که امکان تولید شدن در درون جامعه‌شناسی آکادمیک در ایران را ندارند در بیرون از دانشگاه منتشر می‌شوند- و البته فاقد امتیاز علمی هستند. سرشاخ شدن مداوم جامعه‌شناسی در معنای خاص و علوم اجتماعی در معنای عام با سیاست، نمود دیگری از بازتولید وضعیت جامعه‌شناسی در بدو پیدایشش تا امروز است. حاکمیت تلاش دارد جامعه‌شناسی خودش را تأسیس کند و این کار را با فشار به دانشگاه انجام می‌دهد و بیرون از دانشگاه الگویی دیگرگون از علم اجتماعی تولید می‌شود. درست مثل شرایطی که مؤسسه مطالعات اجتماعی با چراغ سبز حاکمیت تأسیس شد و در بیرون از آن ساحت آکادمیک، اندیشه‌های اجتماعی متعددی از جریان‌های اسلام‌گرا گرفته تا چپ مارکسیستی و حتی لیبرال اندیشه‌های دیگرگون را تولید می‌کرد. افرادی که در جامعه‌شناسی ایران خارج از سنت پوزیتیویسم متن تولید می‌کنند به صورتی سیستماتیک طرد ساختاری می‌شوند.

این طرد را نباید لزوماً در چارچوب نیت بد یا خوب کارگزاران فهم کرد بلکه مسئله بر سر منطقی پوزیتیویستی است که در ساختار جامعه‌شناسی آکادمیک در ایران طی پنجاه و اندی سال اخیر و در نسبت با قدرت و حاکمیت قوام و دوام یافته است و هر روز اندیشه‌ی اجتماعی در ایران را در مسلخی آکادمیک سر می‌برد و در دیگر سو نقطه مقاومت علیه این سنت فشل (که به مبانی خود نیز وفادار نیست) در بیرون از آکادمی روز به روز قدرت بیشتری می‌گیرد.

## منابع و مأخذ

- \* اسدی، علی (۱۳۴۷) بررسی نظرات شهروندان رضائیه در مورد رسانه‌ها، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- \* بهزادی، محمد رضا (۱۳۸۸) مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، تاریخ معاصر ایران، شماره ۵۱.
- \* بهنام، جمشید (۱۳۷۶) علوم اجتماعی، گرایش‌های فکری و مسئله توسعه ایران، ایران نامه، شماره ۵۸، صص ۱۹۸-۱۷۵.
- \* پژوم شریعتی، پرویز؛ مرادی‌نژاد، حسین (۱۳۴۶) مشخصات دانشگاهیان ایران و منشأ اجتماعی ایشان، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- \* تحقیق درباره‌ی علل توفیق و عدم توفیق سازمان‌های اداری در جلب رضایت مردم، سازمان بازرسی کل کشور، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۳.
- \* چند ملاک و معیار برای ارزشیابی انتقادی، تئوری‌های دگرگونی اجتماعی، بی نام، بی تاریخ، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- \* خسروی، خسرو (۱۳۴۱) تک نگاری خارک، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، سفارش شرکت ملی نفت ایران.
- \* درباره برنامه‌های تلویزیون ایران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۵.
- \* سپهسالار، میرزا حسین خان (۱۲۵۲) کتابچه‌ی تنظیمات حسنه‌ی دولت علیه‌ی ممالک محروسه‌ی ایران، چاپ سنگی، شماره نسخه ۱۹۱۲۰ کتابخانه ملی.
- \* سلامت، حسام؛ اسدالله‌نژاد، مهسا (۱۳۹۳). از تثبیت تا افول، تکوین تاریخی جامعه‌شناسی در ایران از تأسیس «مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی» تا انقلاب ۵۷، پروبلماتیکا.

- \* صدیق الملک، رساله‌ی اصول حکم‌رانی، در ویژه‌نامه حقوق و قانون پیام بهارستان ۱۳۹۰.
- \* صدیقی، غلامحسین (۱۳۳۹) اخبار دانشکده ادبیات گزارش مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال هفتم، شماره ۳، از ۹۰ تا ۱۱۰.
- \* عبداللهی، محمد (۱۳۸۳) اندرزنامه نویسی ایرانی: سخنی در بزرگداشت استاد دکتر غلامحسین صدیقی، حافظ، شماره ۴.
- \* عدالتی و حسام وزیری (۱۳۴۷) بررسی رابطه تعلیم و تربیت و شغل، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- \* کچویان، حسین؛ کریمی، جلیل (۱۳۸۵) پوزیتیویسم و جامعه‌شناسی در ایران، مطالعات جامعه‌شناختی شماره ۲۸، صص. ۵۵-۲۸.
- \* محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۷۰) تاریخ مؤسسات تمدنی جدید، انتشارات دانشگاه تهران.
- \* مستشارالدوله؛ رساله‌ی ورقه‌ی صحیحه، در ویژه‌نامه حقوق و قانون پیام بهارستان ۱۳۹۰.
- \* نراقی، احسان (۱۳۵۳) دگرگونی‌های غرب و وضع کنونی علوم اجتماعی، نگین، شماره ۱۰۸، صص ۲۴-۲۱.
- \* ویپی، پل؛ بنی‌صدر، ابوالحسن (۱۳۴۲) مطالعه شهر اهواز، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، سفارش شرکت ملی نفت ایران.

- \* Bayatrizi, Z. (2010). Knowledge is not Power State-Funded Sociological Research in Iran. *Current Sociology*, 58(6), 811-832.
- \* Dean, D. G. (1961). Alienation: Its meaning and measurement. *American sociological review*, 753-758
- \* Mahdi, A. A. (2009). Sociology in Iran: Between Politics, Religion and Western Influence. *The ISA Handbook of Diverse Sociological Traditions*, 268.
- \* Merton, R. K. (1968). *Social theory and social structure*. Simon and Schuster.
- \* Schutz, A. (1972). *Common-sense and scientific interpretation of human action* (pp. 3-47). Springer Netherlands.
- \* Seeman, M. (1959). On the meaning of alienation. *American sociological review*, 783-791.
- \* Srole, L. (1956). Social integration and certain corollaries: An exploratory study. *American sociological review*, 709-716.

\* Tehranian, M., Aflatouni, H., Ellis, T., Dallalfar, A., & Touba, J. R. (1987). Social science research in Iran: origins, development, problems, and prospects. *International Review of Modern Sociology*, 179-201.